

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که آیا سفر با مرکب غصبی، یا عبور از زمین غصبی یا همراه داشتن مال غصبی در سفر از مصادیق سفر معصیت است که نماز در آن تمام باشد یا نیست؟ عبارت مرحوم سید و امام و صاحب جواهر (علیهم الرحمة) را ذکر کردیم. ما اشکالی بر کلام صاحب جواهر داریم که وقتی کلام مرحوم آقای حجت و خوئی (قدس سرهما) را ذکر کنیم آن اشکال روشن می شود.

کلام مرحوم حجت

مرحوم آقای حجت ابتدا می فرمایند «یتحقق بسفره انه تصرف فی مال الغير» وقتی کسی با دایه‌ی غصبی به سفر می رود و یا از زمین غصبی عبور می کند با این سفر صدق تصرف در مال غیر وجود دارد «فیصدق حينئذ على الحركات الخاصة بالصادرة منه التي بها يتقوم مفهوم السفر كونها تصرفا فی مال الغير» قوام سفر به همین حرکات خاصه است لذا می توانیم بگوییم خود این حرکات تصرف فی مال الغير است. در این قسمت تلاششان این است که بگویند ما نحن فيه مانند صلاة در دار غصبی است یعنی همانطور که اجزاء نماز مانند قیام، رکوع و سجده در زمین غصبی تصرف فی مال الغير است حرکات در سفر هم چون اجزاء سفر است تصرف در مال غیر است. البته اشاره‌ای به بحث اصولی که ذکر کردیم هم می کنند.

ایشان در ادامه می فرمایند اما تحقیق خلاف این است و در ما نحن فيه دو عنوان نداریم بلکه سه عنوان وجود دارد: در مورد عنوان اول می گویند حرکات اینیه که امری تکوینی و خارجی و جزء مقولات عشر فلسفی به حساب می آید و شامل قدم‌ها و مشی می شود پس متصف به غصب یا سفر نیست. در مورد عنوان دوم می گویند غصب امر اعتباری است یعنی شارع یا عقلاً می گوید اگر در زمین دیگری بدون اذن او تصرف کردی هذا غصب.

در مورد عنوان سوم می گویند -عین این تعبیر در کلام مرحوم خوئی هم ذکر شده- سفر هم امری اعتباری توسط عقلاً است پس به معنای حرکات اینیه خارجی نیست. «هو البعد عن الأهل و الوطن و انتقاله منه الى مكان آخر» حقیقت سفر بُعد و دوری از وطن است. مثلاً کسی که دو وطن دارد و بین این دو، سه فرسخ فاصله است اگر از این وطن به وطن دیگر رفت عرفاً نمی گویند او به سفر رفته یا اگر کسی در داخل وطنش از صبح تا غروب چندین فرسخ راه برود به او مسافر نمی گویند چون اعتبار عقلاً و عرف در سفر به جایی تعلق می گیرد که فرد از وطنش دور شود. پس هر چند حرکات اینیه هست ولی صدق سفر نمی کنند.

با تحقیقی که ما ارائه دادیم و گفتیم برای صدق سفر کاری به عرف و عقلاً نداریم و تنها مرجع در سفر شارع است که می گوید اگر کسی هشت فرسخ رفت من او را مسافر می دانم، اعتباری بودن سفر بسیار روشن می شود.

مرحوم آقای حجت در ادامه می‌فرمایند «و من الواضح ان الدابة المغصوبة و نظائرها» نظایرش رفتن در زمین غصبی است «لا يكون التصرف فيها الا تصرفا في مقدمات السفر» این تصرف در مقدمات سفر است «فحرمتها غير مؤثرة في حرمة نفس السفر» به نظر ایشان مَرکب از مقدمات سفر است در این صورت هر چند قائل شویم که مقدمه‌ی حرام است ولی خود سفر حرام نمی‌شود لذا اگر کسی با دابه‌ی غصبی به حج برود، با وجود حرام بودن مقدمه، خود حج حرام نمی‌شود.

باز می‌فرمایند «و كذلك المشى في طريق مغصوب فإنه أيضا لا يوجب حرمة السفر و ان قيل بالحرمة من أجل استلزامه الاتحاد و هو كما ترى» رفتن در زمین غصبی سفر را حرام نمی‌کند ولو قائل شویم که متلازمین متحد در حکم هستند. بعد می‌گویند و هو كما ترى یعنی در علم اصول اثبات کردیم که لازم نیست متلازمین متحد در حکم باشند.

در ادامه می‌فرمایند «و بالجملة فالمحرم في الأدلة هو السفر بما هو سفر» موضوع حرمت، در ادله، سفر است چون در روایات آمده «إلا أن يكون سفره إلى صيد أو في معصية الله» در حالیکه برای شما روشن کردیم اینجا سه عنوان وجود دارد. دابه‌ی غصبی و عبور از زمین غصبی مقدمه یا ملازم سفر هستند و اگر هم کسی بگوید مقدمه حرام است این حرمت به ذی المقدمه سرایت نمی‌کند در حالیکه عکس آن جاری است یعنی در صورت حرمت ذی المقدمه، حرمت از ذی المقدمه به مقدمه سرایت می‌کند.

ایشان در مقام فرق گذاری بین ما نحن فيه و صلاة در دار غصبی از حیث ضوابط اصولی و با قطع نظر از روایاتی که در صلاة در دار غصبی داریم که دلالت بر بطلان دارد می‌فرماید فرق روشن است. در صلاة در دار غصبی از یک طرف و به جهت وجود نماز مقرّبت لازم داریم و از طرف دیگر ایستادن در زمین مردم نزد مولا مبغوض است در نتیجه انسان با این فعل مبغوض نمی‌تواند به خدا تقرب پیدا کند در حالی که در سفر مقرّبت لازم نداریم.

البته باید به ایشان عرض کنیم نیازی به ذکر این فرق نبود چون همانطور که در اول کلام گفتید در صلاة در دار غصبی ما دو چیز - صلاة و اجزاء نماز - داریم و همین‌ها، هم مصداق برای غصب و هم مصداق برای صلاة است. اما در ما نحن فيه سه عنوان داریم که یکی امری تکوینی و دو مورد دیگر امور اعتباری مغایر با یکدیگر است یعنی اعتبار سفر با اعتبار غصب متفاوت است. بله اگر این حرکات، هم مصداق برای سفر واقعاً و هم مصداق برای غصب واقعاً می‌شد، با صلاة در دار غصبی فرقی نمی‌کرد^[1].

کلام مرحوم خوئی

همین مطالب، واضح‌تر و ساده‌تر در کلام مرحوم خوئی آمده البته ایشان مثال‌های دیگری نیز ذکر کرده‌اند؛ ایشان در مطلب اول می‌فرماید «أنّ السفر بعنوانه الأوّلی أعني الابتعاد عن الوطن و الانتقال ببذنه إلى خارج البلد لا يكون بما هو محرّماً ما لم ينطبق عليه بعض العناوين الموجبة لذلك من نهی الوالد أو الزوج» در این موارد نه سفر به عنوان خودش و نه غایت آن حرام نیست چون احتمال دارد به زیارت ائمه اطهار علیهم السلام مشرف شود. بله امکان تحریم سفر در جایی که سفر مورد نهی والدین یا زوج قرار بگیرد وجود دارد.

در مطلب دوم کلامی شبیه مرحوم آقای حجت دارند و می‌فرمایند وقتی روشن شد که نه خود سفر و نه غایتش حرام نیست پس فقط می‌توانیم بگوییم مقارن یا ملازم با این سفر امر حرامی واقع شده. بعد می‌فرمایند دلیلی نداریم که اگر حرامی مقارن یا ملازم با سفر بود خود سفر هم حرام باشد.

فرق بین کلام آقای حجت و کلام خوئی در این است که آقای حجت بین عناوین تفکیک کرده و می‌گوید سفر عرفی و غصب

امور اعتباری و حرکات خارجی امری تکوینی خارجی است. این حرکات مصداق حقیقی غصب نیست چون در بسیاری موارد این حرکات وجود دارد ولی غصب نیست و بالعکس بعضی موارد غصب هست ولی حرکتی وجود ندارد. مثلاً اگر کسی را در وسط خانه غصبی گذاشتند ولو هیچ حرکتی هم نکرده ولی اعتبار غصب وجود دارد پس بین حرکات خارجی و عنوان غصب عام و خاص من وجه است و ماده اجتماع هم دارند ولی حقیقتشان دو چیز است.

بعد می‌گویند همین که سفر، اعتباری غیر از غصب شد حرمت به فعل مقارن سفر که غصب است تعلق می‌گیرد نه به خود سفر. آقای خوئی بیشتر روی همین مطلب اخیر مشی کردند و می‌گویند در روایات سفر به عنوان خودش حرام است پس در ما نحن فیه غصب مقارن با سفر حرام است نه خود سفر.

در دنباله می‌فرمایند «و أوضح حالاً مقارنة اللباس المغصوب مع المسافر» روشن است که اگر مسافر لباس غصبی بپوشد یا شیء غصبی را حمل کند چون دو اعتبار - سفر و غصب - وجود دارد، این سفر مشمول حکم حرمت نیست. تشبیهی به مسئله‌ی نظر به اجنبیه در باب نماز می‌کنند و می‌فرمایند چطور اگر در نماز کسی مقارن با نماز خدایی نکرده نظر عمدی به اجنبیه کند حرام است اما این نماز را حرام نمی‌کند اینجا هم چنین است.

مثال دیگری هم می‌زنند که مورد ابتلای مردم است «و أوضح مثال لذلك ما لو سافر مع صديق له يروي له قصصاً مكذوبة» اگر با کسی همراه باشند که او در سفر قصه‌های دروغ زیادی می‌گوید «فهل يكون السفر محرماً بذلك» آیا سفر حرام می‌شود یا نه؟ این مثال زیاد اتفاق می‌افتد یعنی آدم می‌داند رفیقی در این سفر دارد که قصه‌های دروغ زیادی می‌گوید و این مقارن با سفر است. کسی که دروغ می‌گوید - برخلاف کسی که دروغ را می‌شنود چون دروغ مانند غیبت نیست - کار حرام انجام می‌دهد ولی این حرام مقارن، به اصل سفر سرایت نمی‌کند.

آقای خوئی در آخر می‌فرمایند «و كلّ هذا يختلف عما لو كان السفر بنفسه مضرّاً للبدن» در جایی که سفر مضرّ برای بدن باشد «فإنّه يكون محرماً لانطباقه على نفس السفر، بخلاف حمل المغصوب أو ركوبه أو الدخول في الأرض المغصوبة، فإنّ ذلك كلّه أجنبي عن حقيقة السفر»^[2].

تا اینجا تقریباً ضابطه روشن شد. یعنی اگر خود سفر یا غایتش معصیت بود داخل در سفر حرام است اما اگر سفر مقارن با حرام بود از تحت روایات خارج است.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] النجم الزاهر في صلاة المسافرين، ص: 34 و 35: فانه يتحقق بسفره انه تصرف في مال الغير فيصدق حينئذ على الحركات الخاصة الصادرة منه التي بها يتقوم مفهوم السفر كونها تصرفاً في مال الغير. فقد يقال فيه بالإتمام من أجل اتحاد مفهوم السفر مع مفهوم التصرف في مال الغير مصداقاً كالصلاة في المكان المغصوب. و قد يقال بامتناع اتحاد الصلاة و الغصب مصداقاً كما بينوا في الأصول. فإن اتحاد مقولتين مختلفتين مصداقاً كالوضع و الأين مما لا يمكن عقلاً كما حقق في محله. و لك ان تقول ان الامتناع المذكور انما هو في المقولات الحقيقية. و اما إذا كان أحد الشيئين أو أحدهما من الأمور الاعتبارية فلا مانع من اجتماعهما فيكون شيء واحد مصداقاً لهما و من هذا القبيل الصلاة و الغصب. و التحقيق في المقام ان يقال ان ههنا أموراً ثلاثة. الأول: تلك الحركات الابنية التي هي من الأمور المقولية. و الثاني: الغصب و هو من الأمور الاعتبارية و هو يحصل من تصرف مال الغير من غير اذنه. و الثالث: السفر و هو أيضاً أمر اعتباري و هو البعد عن الأهل و الوطن و انتقاله منه الى مكان آخر و من الواضح ان الدابة المغصوبة و نظائرها لا يكون التصرف فيها الا تصرفاً في مقدمات السفر فحرمتها غير مؤثرة في حرمة

نفس السفر. و لا اتحاد فى البين و كذلك المشى فى طريق مغصوب فإنه أيضا لا يوجب حرمة السفر و ان قيل بالحرمة من أجل استلزامه الاتحاد و هو كما ترى. و بالجملة فالمحرم فى الأدلة هو السفر بما هو سفر و إن أمكن القول ببطلان الصلاة فى مكان مغصوب. فان البطلان فيها انما هو من جهة ان مثل الركوع و السجود فيها لما كان تصرفا فى ملك الغير كان مبغوضا و حراما فلا يصلح كونهما مقربا للمولى سبحانه فتبطل الصلاة.

[2] □ موسوعة الإمام الخوئى، ج20، ص: 105 و 106: أن السفر بعنوانه الأولى أعنى الابتعاد عن الوطن و الانتقال ببذنه إلى خارج البلد لا يكون بما هو محرماً ما لم ينطبق عليه بعض العناوين الموجبة لذلك من نهى الوالد أو الزوج، أو الإلقاء فى التهلكة و ما شاكل ذلك ممّا تقدّم، أو يكون لغاية محرمة قد نهى الشارع عنها، فيجب التمام فى كلّ من هاتين الحالتين بمقتضى النصوص كما مرّ. أمّا إذا لم يكن السفر مورداً لانطباق شيء من الحالتين، فلم يكن محرماً لا بعنوانه الأولى أو الثانوى، و لا بغايته، بل كان مقارناً و ملازماً لعنوان محرّم من غير انطباق عليه بوجه، فهو خارج عن نطاق تلك الأدلة و محكوم بأصالة القصر. و لا ريب أن الأمثلة المتقدمة كلّها من هذا القبيل، ضرورة أن الغضب إنّما ينطبق على التصرف فى الدار، أو الكون فى الأرض الغصبية، أو استصحاب مال الغير، لا على نفس السفر و الابتعاد عن الوطن أعنى الحركة السيرية الخاصة من بلد إلى بلد، و إنّما هو عنوان مقارن معه، و لا يسرى حكم المقارن إلى مقارنة كما هو موضح فى الأصول فى مبحث اجتماع الأمر و النهى «2». و على الجملة: الركوب على الدابة أو الكون فى المكان المغصوب الشاغل للمكان و الفضاء شيء، و السفر و الابتعاد و انتقال الجسد من مكان إلى مكان شيء آخر. و ليس السير تصرفاً زائداً على نفس الكون ليكون بحiale مصداقاً للغضب. و لذلك قلنا بجواز الصلاة فى المكان المغصوب للمحبوس فيه، لعدم كون الهيئة الركوعية أو السجودية تصرفاً آخر زائداً على إشغال الفضاء الذى لا بدّ منه على أى حال. و تمام الكلام فى محلّه. و على الجملة: فهما عنوانان متغايران مأخوذان من مقولتين متباينتين، فلا انطباق و لا اتحاد، بل مجرد التقارن و التلازم، و لا يسرى حكم الملازم إلى صاحبه. و أوضح حالاً مقارنة اللباس المغصوب مع المسافر، أو حمل شيء مغصوب معه، فانّ هذا أجنبى عن مفهوم السفر بالكلية، فهو كالنظر إلى الأجنبية، لا دخل له فى الحقيقة بوجه، و لا يرتبط بالسفر بتاتاً. فما يتحقّق به السفر مباح و سائغ و إن قورن بنقل مال الغير معه غصباً. و أوضح مثال لذلك ما لو سافر مع صديق له يروى له قصصاً مكذوبة، فهل يكون السفر محرماً بذلك؟ و كلّ هذا يختلف عمّا لو كان السفر بنفسه مضرراً للبدن، فإنّه يكون محرماً لانطباقه على نفس السفر، بخلاف حمل المغصوب أو ركوبه أو الدخول فى الأرض المغصوبة، فإنّ ذلك كلّه أجنبى عن حقيقة السفر التى هى الابتعاد عن الوطن و لذلك وجب التمام فى الأوّل دون الثانى حسبما عرفت.